

برابری میکند یک مرتبه باین بیت نیافتند مع هذا مضمورا

بیت از خاقانیست که در چند موضع تکرار نموده *

مرغ که آبکی خورد سر سوی آسمان برد

گویی اشارت‌یست این بهر دعای شاه را

انتهی در سبب نظم کتاب اشاره بحکیم نظامی و تتبع مخزن الاسرار او

کرده و گفته * بیت *

آن نمط آرم که همه ناقدان * فرق ندانند ازین تا بدان

کوکب خسروریم شد بلند * غلغله در گور نظامی فکند

در بعضی نسخه - دبدبه خسروریم الخ محمد قاسم هندو شاه استرآبادی

مشهور بفرشته در تاریخ خودش می آرد که در تذکره سطور است

که امیر خسرو نسبت باستادان ماضیه زبان طعن گشودے خصوص

در آنوقت که خمسه نظامی را جواب میگفت - و سلطان المشایخ از باطن

ایشان ترسانیده منع کردے و امیر خسرو در جواب گفته که در پناه

شمایم آسیبے بمن نرسد - قضا را وقتی که این بیت گفت * کوکب خسروریم اه

تیغ برهنه حواله امیر خسرو شد - و امیر خسرو نام شیخ و شیخ

فریدالدین مسعود گنج شکر بزبان آرد - درین صورت دستے پیدا شد

و سر آستین بدم تیغ داد و تیغ ازان گذشته بر درخت کُزارے که

در آنجا بود رسید - و امیر خسرو بخدمت شیخ آده خواست

که اظهار آن حال نماید - شیخ سر آستین بدر نمود - من بعد

امیر خسرو سر بزمین نهاد و دعا کرد انتهى و در خزینة الاصفیفا

میرزا بدکر شیخ نظامی قدس سره آورده که چون خواجه
میر خسرو بجواب کتاب مخزن الاسرار کتاب مطلع الانوار تصنیف
کرد و در وی نوشت * شعر * دبدبه خسرویم اه از غیرت این سخن
شمشیر برهنه از غیب بروی نمودار شد حضرت سلطان المشایخ
نظام الدین بحمایت وی در رسید و آستین مبارک خود در پیش
شمشیر گذاشت و آستین آنحضرت قطع گردید انتهى صاحب
غیبت در مفتاح الکفوز رقم کرده گویند چون حضرت امیر خسرو بر قبر
حضرت نظامی رفته این بیت خواند * شعر * دبدبه خسرویم اه *
ناگاه از قبر حضرت نظامی رح شمشیر برهنه برآمد مگر حضرت
نظام الدین اولیا سست کردند انتهى رفتن امیر خسرو بر قبر شیخ
نظامی و آنکه اینچنین کلمات بے ادبانه بر زبان آوردن استبعاد
تمام دارد - حقیقت آنست که پیشتر منقول شد - شاعرے گفته

* نظم *

تیغ نظامی که برآمد چو برق * از سر خسرو سر مو بود فرق
ماه رخس راست دوپیکر شدے * گرنشده پنجه پیرش چو درق

* در خاتمہ کتاب *

بر سر هر نامه که آصف نوشت * قد رحم الله من انصف نوشت
تا قول او * شعر *

از اثر اختر گردون خرام * شد بدر هفته این مه کامل تمام
در همه بیت آوری اندر شمار * سیصد و ده برشمر و سه هزار

سال که از چرخ کهن گشت بود * از پس ششصد نود و هشت به
صبح که خورشید جنبایش نوشت * مطلع الانوار خطابش نوشت
(۳) و برین وزنست نسخه عجبده قران السعدین که نغزک مثنوی
است مخاطب بمجمع اوصاف و امیر خسرو رح پیش از خمه آنرا
در بیان ملاقات ناعمرالدین بقراخان حاکم بنگاله با پسر خود سلطان
معزالدین کیقباد پادشاه دهلی تصنیف کرده - و دران اوصاف
دهلی و مسجد جامع و مناره و حوض و قصر و فواکه و نوادر انجارا
و چتر و تیر و قلم و دیگر چیزهای شاه را یکیک بخوبترین وجه
باز نموده - و داد سحرپودازی و صنایع داده سیما صنعت ایهام را پایه
برتر نهاده - و در میان بیشتر داستان غزلهای هوش ربا گفته -
و شنگرفیهای داستانرا بنظم بریک قافیه و وزن ادا کرده که اگر همه را
جمع کنند یک قصیده جلوه گر شود - و این از اختراعات اوست
* سرخی اول آن *

شکر گویم که بتوفیق خداوند جهان * بر سر نامه ز توحید نوشتم عنوان
نام این نامه والست قران السعدین * کز بلندیش بسعدین سپهر است قران
* اشعار اول این نسخه *

حمد خداوند به ایم نخست * تا شود این نامه بنامش در دست
واجب اول بوجود قدم * نه بوجود که بود از عدم
پیشتر از فکر خردپوران * بیشتر از وهم فراستگران
فکر صاحبخردان خالک او * معترف عجز در ادراک او

دل متحیر که چه داند در * روح درین گم که چه خواند در
 سن مکن او راست ز نو تا کهن * آنچه کند کیست که گوید مکن
 مورچه جاییکه نهد پای راست * او بشب تار بداند کجاست
 * در نعت *

چون بسریب عرب آن جم نشست * رب عرب بر همه عالم نشست
 کرد لوا نصب در ایوان هو * تحت لوا آدم و من در نه
 سوی بدمو گیسوی او مشک خشک * فرق نبوده سر موپه ز مشک
 بی غلط آنجا که چنین موبود * مشک نگوم که از آهو بود
 در مدح سلطان معزالدین کیقباد

* شعر *

نافه و خلقت که زد از مشک دم * هر دو بهم زاده شد از یک شکم
 لیک جزین فرق نشاید گزید * کز طرف مشک شد آهو پدید
 * در صفت مناره *

دیدن او را کله افکند ماه * بلکه فتادش گه دیدن کلاه

* در صفت حوض *

بسکه زمین رفت بهمراهیش * گار زمین شد خورش ماهیش
 در ته آبش ز صفا ریگ خورد * کور تواند بدل شب شمره

(۱) کله افکندن - انداختن - کزایه از شادی و خوشحالی نمودن

و غریب زدن از روی شوق و انتعاش خاطر باشد در بدست آمدن

چیزه که مرد مان همه طالب آن باشند - برهان و مدار ۱۱

* سرخی *

صفت آتش و آن گرم رویه اش بدی * که شب و روز بود شمع دل و میوه جان
 آتش از آنجا که بدل جای کرد * دود برآمد ز نفسهای سرد
 گرچه زبردست عناصر نشست * گشت بسرما همه را زبردست
 بسکه جهانسوزی و گرمی نمود * چوب چنان خورد که برخاست دود
 * در صفت کشتی گفته و در سفته *

ساخته از حکمت کار آگهان * خانه گردنده بگرد جهان
 نادره حکم خدای حکیم * خانه روان خانگیانش مقیم
 گاه روش همزه او گشته آب * آبله در پاش شده از حباب
 جاریه هند زبانش سلیم * حامل چندین بیچه لیکن عقیم
 عکس که بنمود بآب اندرون * کشتی خصمست که بینی نگون
 مایه نوبه کامل روی از سال خاست * گشت یک ماه بده سال راست
 در مدار الافاضل آورده که سال معروف یعنی دوازده ماه و نام
 درختیست معروف در هند که از آن کشتی سازند - گویند چون این
 بیت امیر خسرو دهلوی بمولوی نورالدین عبدالرحمن جامی
 رسید در معنی سال و ماه تردد بسیار کردند و رساله در آن باب
 تحریر فرمودند اما بمراد نرسیدند الا بهمین قدر که فرمودند - یا
 چیزی خواسته که بزبان هند مخصوص باشد - دیگری گوید * شعر *
 هلال بهر آن مه ساخت از سال * مهیا کرد زورق دایه فی الحال
 انتهى در نقایس المآثر نوشته که شیخ جمالی دهلوی در زمان

حضرت خاقان مغفور سلطان حسین میرزا بخراسان رفته و
 اراک خدمت اکبر آن زمان سیما حضرت مخدومی المولیٰ
 الجامی قدس الله سره السامی و شیخ الاسلام و میرعلیشیر نموده -
 و رسیده بدانچه رسیده است - منقولست که حضرت ملا از پرسیدند
 که این بیت حضرت میرخسرو چه معنی دارد * شعر * ماه نوب الخ
 شیخ جمالی گفته سال نام چوبیست در هندوستان که کشتی
 ازان میسازند انتهی در بیان زمان تصنیف و تاریخ آن میفرماید * شعر *
 باز نیامد قلم تا سه ماه * روز و شب از نقش سفید و سیاه
 تا ز دل کم هنر بیع سست * راست شد این چند خط نادرست
 ساخته گشت از روش خامه * از پس شش ماه چنین نامه
 در رمضان شد بسعادت تمام * یافت قران نامه سعدین نام
 آنچه بتاریخ ز هجرت گذشت * بود سنه ششصد و هشتاد و هشت
 سال من امروز اگر بررسی * راست بگویم همه شش بود و سی
 در ختم کتاب *

منکه درین آینه پر خیال * بگر سخن را بنمودم جمال
 کس چه شناسد که چه خون خورده ام * کین گهر از حقه بر آورده ام
 ساخته ام این همه لعل و گهر * از خوبی پیشانی و خون جگر
 هر گه بیته و کانه درو * هر ورقه ملک و جهان درو
 صاحب هفت اقلیم گوید که قران السعدین چهار هزار بیتست
 و میرخسرو خودش درین باب فرموده

* بیت *

در ز جمل بازگشایی شمار * نهصد و چار و چهل و سه هزا
 بود در اندیشه من چندگاه * کز دل داننده حکمت پند
 چند صفت سازم و آتش دهم * مجمع اوصاف خطابش دهم
 باز نمایم صفت هرچه هست * شرح دهم معرفت هرچه هست
 طرز سخن را روش نو دهم * سکه این ملک بخسرو دهم
 نو کنم اندازه رسم کهن * پسر و پسران سخن
 درنگرم تا چه در افشاندن ام * تا بچه ترتیب سخن رانده ام
 در آخر بخطاب خود گوید * بیت *

پیشه خموشی کن و دمساز شو * بلبل باغ آمده باز شو
 در هوس مثنویت در دست * حل کنم این بر تو که بس مشکلست
 در روشی کز تو نیاید سرو * گفت بدم مشن و نیکو شنو
 نظم نظامی بلطافت چو در * وز در او سر بسر آفاق پر
 پس چو تو کم مایه و بسیار لاف * در شری مهره خویش از گزاف
 چیست در آن کم که بجویش باز * تا چه گفتست که گویش باز
 پخته ازو شد چو معانی تمام * خام بود پختن سودای خام
 زین دو خیالی که ترا کز مر است * جستن آن مایه خیالی کز است
 بگذر ازین خانه که چای تو نیست * وین ره باریک پایی تو نیست
 کالبدی داری و جان اندروست * هرچه تودانی به از آن اندروست
 تا بود این سکه بعالم درست * برتن تو کی بود این شقه چست
 به که درین جنبش طبع آزمای * سر بنهی اول و نگاه پای

گفته اورا شنو و گوش باش * گفت مرا بشنو و خاموش باش
 سحرورانی که درو دیده اند * خامشی خویش پسندیده اند
 مثنوی اوراست ^(۱) ثنای بگو * بشنو و از دور دعای بگو
 این همه ز انصاف نگر زور نیست * گر تو ندبیدی دگر کور نیست
 گر بندے این نمط جان نواز * بوکه دلم را بتو بودے نیاز
 لیک چوسر هاهمه زان بو خوشست * عود تو انجا علف آتشست
 تا بود آواز قمری بیباغ * کس ندهد گوش با آواز زان
 آنکه چشیدست می خوشگوار * درد کشد درد سر آرد خمار
 ور هوست می نگدارد عذاب * میکشدت دل بخيال چنان
 کوشش آن کن که درین راه تنگ * زان گل تر بوی دهندت نهرنگ
 از بی بخشش بخدای آرومی * لیک عنایت ز بزرگان بجوی
 سوز سخن را نه بخامی طلب * بختگیش هم ز نظامی طلب
 سوز تکلف خس و خاکستر است * چاشنی سوختگان دیگر است
 لیک اگر پند من آری بگوش * مصلحت آنست که مانی خاموش
 چل شد و درین جهت آمدنشست * پیش بیدین پیش که آفتی بشست
 نوبت توبه است گرانی مکن * روی به پیر پست جوانی مکن
 نسخه شرح قران السعدین مسمی بنور العین از نور الحق خلف
 شیخ عبدالحق محدث دهلوی رح در کتابخانه دهلیست ناتمام *

(۴) و برین وزنست مثنوی جلال فراهانی - فراهان

(۱) این دلالت تمام دارد بر ترجیح نظامی بر همه مثنوی گویان حتی فردوسی ۱۱

آسان اول (۷۶) روضة الانوار حواجوي کرمانی

قصبة ایست از اعمالِ قم - در تذکرة الشعرا مرقومست که قدوة الفضل
جلال الدین بن جعفر فراهانی نور مرقدہ مردِ کریم و اهلِ مرقدہ
فتوت بوده و همواره از دهقانی و زراعت نعمت حاصل کرده و فضلا
و شعرا را خدمت نموده - شاعر خوشگوئیست و تتبع سخن شیخ عارف
شیخ سعدی شیرازی میکند - و جواب مخزن اسرار شیخ نظامی دارد
بہزار بیت زیاده از آن - بسیار بے نظیر گفته این داستان از انست

* بیت *

بزرگری داشت یک تارہ باغ * لاله درخشنده در چون چراغ

* تا قول او *

- تا نشوی بزرگ آسا جلال * غم نخوری در طلب ملک و مال
این داستان درین تذکرہ و آتشکدہ و ہفت اقلیم و مجمع الصنائع
و ہفت قلزم تمام منقولست - سنہ وفات سید جلال علیہ الرحمہ
(۷۳۶) نوشته اند *

(۵) و برین وزنست روضة الانوار حواجوي کرمانی کہ

ملقبست بنخلبند شعرا و معاصر شیخ سعدی شیرازیست - و مرید
شیخ علاء الدولہ سمنانی - لفظ حواجو مصغر حواجه -
در بہارستان جامی مرقومست کہ حواجه کرمانی در تزیین الفاظ
و تحمیل عبارات جہد بلیغ دارد لهذا ویرا نخلبند شعرا میگویند
انہوں در ہفت اقلیم نگاشته کہ کمال الدین حواجو خمسه را
در اثنای سفر نظم کرده - آزاد بلگرامی در خزائن عامرہ نوشتہ کہ

آسان اول (۷۷) مونس الابوار عماد فقیه کرمانی

خواجو ملاح محمد مظفر بود آخر ازو رنجیده نزد شاه ابواسحاق والی

پرواز رفت و مشمول عواطف گردید - و در رسم خندان علی سهل ابن

شاه مذکور قصیده گفته بعرض رسانید - شاه طبقه پرزر عنایت کرد

خواجو بمجرد مشاهده طبق زر شادی مرگ شد و روح او از فرط

انبساط در هوا پرواز کرد فی سنة ثلث و خمسين و سبعماية

(۷۵۳) مضجع او در تل الله اکبر شیراز است انتهى در دولتشاهی

و مرآة العالم وفات او در اثنین و اربعین و سبعماية (۷۴۲) نوشته -

و آنچه در نسخه ریاض الشعرا هشتصد و چهل و دو بفرق یکصد

نوشته غالباً است شعر اول روضة الانوار

زینت الروضة فی الاول * بسم الله الصمد المفضل

* در ترتیب کتاب بخطاب خود میگوید *

گرچه سخن پرور نامی تویی * معتقد نظم نظامی تویی

در گذر از مخزن اسرار او * برگذر از جدول پرگار او

خیز از آن پرده نوائی بساز * بر خط آن خطه سرائی بساز

خازن مخزن دل دانای اوست * مخزن اسرار خرد رای اوست

مخزن اسرار حقیقیش دان * روضة انوار الهییش خوان

من چو شدم مید عبارات او * کشت مرا کشف اشارات او

از نظرش فیض بقا یافتم * کلّی قانون شفا یافتم

(۶) و برین وزنست مونس الابوار عماد فقیه کرمانی

معاصر حافظ شیرازی - در بهارستان جامی نوشته خواجه عماد فقیه

وی از کرمانست و شیخ خانقاه دار بوده است شعر خود را بر واردان خانقاه خوانده است و استدعای اصلاح میکرده - و ازینجا میگویند که شعری شعر همه اهالی کرمانست انتهى والله داغستانی نوشته شیخ عمادالدین فقیه کرمانی از دانشمندان کامل و از کاملان و اصل بوده در تصوف صاحب سلسله است در زمان محمد مظفر و شاه شجاع بوده - این هر دو از معتقدان وی بوده اند - وفاتش در سنه (۷۷۳) اتفاق شده در شیراز مدفونست - اشعار خوب از وی بسیار ضبط کرده اند انتهى در دولتشاهی نوشته که خواجه عماد فقیه کرمانی با وجود علم و تقوی و جاه و مراتب شاعر کامل بوده - شیخ آذری علیه الرحمه در جواهر الاسرار میگوید که فضلا برانند که در سخن متقدمان و متأخران احیانا حشوه واقع شده الأسخن خواجه عماد فقیه که اکابر اتفاق کرده اند که دران سخن اصلا فتور نیست نه در لفظ و نه در معنی - و از سخن خواجه عماد بوی عبیر می آید بمشام صاحبندان و هنروران بلکه از بوی جان زیباتر مینماید انتهى -

* مطلع مونس الابرار *

حمد الهی بنگار ای دبیر * چون رقم مشک بروی حریر

* در سبب نظم کتاب *

دل ز خدا دولت توفیق جست * نفع از گلشن تحقیق جست
وقت مصفا شد و دل شادمان * مثنوی کرد بنا در زمان
چون بصفا روی بهنگامه کرد * نامش ازین روی صفانامه کرد

آسمان اول (۷۹) مونس الابرار عماد کرمانی

نام زدیوان ادب یافته * مونس الابرار لقب یافته
بان مبارک قدمش بر عماد * یافته در مقدم او هر مراد
* فی موضوع الكتاب *

دوش خرد پیر من و رهنمای * آنکه عزیز است بر اهل رای
گفت که موضوع کتاب تو چیست * راوی این قصه پرغصه کیست
گفتمش ای شمع منیر دماغ * ما ظلماتیم و تو روشن چراغ
آتش فکرت که دلم بر فروخت * عود صفت جمله وجودم بسوخت
تا رسد امروز بهر انجمن * رائحه عنبری انقاس من
نظم دهی ، گهر بند را * جمع کنم موعظه چند را
واقعه قصه شیخ عزیز * موعظه و حکمت و تاریخ نیز
جمله روایت ز بزرگان کنم * و آنچه از ایشان شنوم آن کنم
بے ادبست آنکه ز خود گفت باز * گر حقیقت شنوی در مجاز
از من سرگشته نه معقول پرس * هرچه بپرسی همه منقول پرس
* فی خاتمة الكتاب *

از در انصاف در آ ای ادیب * تا ز در فضل بیابی نصیب
جلوه گر بگر ضمیرم نگر * زاده اقلام دبیرم نگر
هرچه ز شمع خردش نیست نور * یا بود از قاعده شرع دور
و آنچه ز نورک نبی کلکم چکید * و آنچه ز عطر نفسم شد پدید
گر همه قند است بآبش در آر * و همه عود است بآتش سپار
گوش مکن هرچه ز خود گفته ام * در نبود آنچه منش سفته ام

من ز بزرگان چو حکایت کنم * نغز بود هرچه روایت کنم
 نامه ام از خامه بعنوان رسید * درد دل خسته بدرمان رسید
 هفصد و شصت و ششمی سال بود * کاخر این نظم نکوفال بود *

(۷) و برین وزنست گلشن ابرار مولانا کاتبی بقول والاجذاب

داکتر اسپهنگر صاحب فهرست کتابخانه اوده که رساله وار بطبع آورده *
 نام کاتبی محمد و بسبب حسن خط کاتبی تخلص میکند چنانکه
 هرگاه او را با بدر شیروانی مناظره و مشاعره واقع بوده او در حق
 بدر گفته * شعر *

لقب کاتبی دارم ای بدر اما * محمد رسید اسیر از آسمانم

محمد مرا نام هست و تو بداری * بانگشت از هم ترا بدرانم

و نشان مولد خود چنین میدهد * شعر *

همچو عطار از گلستان نشاپورم ولی * خار صحرائی نشاپورم من و عطار گل

در دولتشاهی آمده مولانا کاتبی طاب ثراه و جعل الجنة مثواه

هدایت ازلی در شیوه سخن گذاری مساعد طبع فیاض او بوده که

از بحر معانی چندین در بساحل وجود از رشحات کلب گوهر بار او

فتار یافته - ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء - معانی غریبه صید

دام او گشته - و توسن تند نکته دانی طبع شریف او را رام گردیده -

بارجود لطافت طبع و سخنوری مذاق او را جامه از خمخانه عرفان

چشانیده اند بلکه از وادی فقر بسرحد یقینش رسانیده اند - نام

و شهرت دنیا در نظر همتش خسته نموده - و شاعر طامع نزد او

ناکسے بودے - نام او محمد است و اسم پدرش عبداللہ مولد و
 و منشأ او طرق درویش^(۱) بوده کہ من اعمالِ ترشیز است - و ابتدای
 حال بہ نیشاپور آمد و از مولانا سیمی تعلیمِ خط برگرفت تا در
 علمِ کتابت ماهر شد و زیبا نوشتے و تخلص کاتبی بدان سبب بوده
 است - و در علمِ شعر و شاعری نیز رتوب یافتہ است و انصاف
 آنست کہ کاتبی در اقسامِ سخنوزی صاحبِ فضلست و در ہنگامِ
 فراغت و انزوا بجوابِ خمسہ شیخ نظامی مشغول شدہ چنانچہ
 مشہور است اکثر از کتابِ خمسہ^(۲) را جواب گفتہ بر وجہ کہ پسندیدہ
 اکابر است - در ہرویای عام کہ در اطرافِ ممالک در شہور سنہ تسع
 و ثلاثین و ثمانمایہ (۸۳۹) واقع بود آن فاضلِ غریب مظلوم در
 شہر استراباد دعوتِ حق را لبیک اجابت گفت و ازین پیشہ
 پراندیشہ بمرغزارِ جنان رسید رحمۃ اللہ علیہ - و مرقدِ منور مولانا
 محمد کاتبی در خطۃ استراباد است - و بعد از غزلیات و مقطعات
 و قصاید اورا چند مثنویست مثل مجمع البحرین و دہ باب تجذیسات
 و حسن و عشق و ناظر و منظور و بہرام و گل اندام و غیر ذلک انتہی -
 در بہارستان جامی مسطور است کاتبی نیشاپوری ویرا معانی
 خاص بسیار است و در ادای آن معانی نیز اسلوبِ خاص دارد
 اما شعر وی یکدست و ہموار نیست - انتہی * آغازِ گلشنِ ابرار *

(۱) ن - درادوش - ن - و رادس - و در بعضی ازان و در مرآة الخیال

طرف در اویش || (۲) ن - مخزن || (۳) ن - نصر و منصور ||

آسمان اول (۸۲) ساقی نامه و تحفة الاحرار

بسم الله الرحمن الرحيم * تاج حکومت و کلام قدیم

در فهرست داکتر اسپرنگر صاحب - تاج حکومت بطبع آمده ؟

(۸) و برین وزنست ساقی نامه مسیحی که با رعایت

تجنیس در قافیه بدین وزن گفته - واله داغستانی نوشته مسیحی

نام شاعر است در زمان قدیم بوده - ساقی نامه گفته است این

ابیات از انجاست * نظم *

ساقی وحدت قدح از خم آر * باز رهان جان مرا از خمار

باده ز جان ده بمن بیلخبر * تا کنم از باغ هوس بیخ بر

دست طلب چون بغمت دزدم * حلقه صفت روز در زدم

مژده بجان باد که دلبر یکیست * روی بهر جانب و دل بر یکدست

(۹) و برین وزنست تحفة الاحرار ملا جامی قدس

سرة السامی که برای ناقص مجیب درجه دوم است خمسه نظامی را -

جز خسرو و جامی کم کسے هر پنج کتاب را جواب بشایستگی تمام

بانجام رسانیده علی التخصیص مخزن الاسرار را که بقول صاحب

هفت اقلیم که مخزن الاسرار معجزه ایست در اشعار - و بقول

امیر خسرو دهلوی علیه الرحمه * شعر *

سحرورانی که درو دیده اند * خامشی خویش پسندیده اند

کتاب لجوابست و ازینجاست که بیشترے همچو هاتفی و هلالی

جواب این کتاب ندارند یا بعضی گفته اما دلپسند نیفتاده همچو

مرکزادوار فیضی فیاضی و حسن گلوسوز زلالی کما بجیبی - دولتشاه

سمرقندي که معاصر ملاً جاميست گفته که عارف معارف يقين نور الملة و الدين مولانا عبدالرحمن جامي ادام الله بركاته - اصل مولد بندگی مولانا ولايت جامست منشأ دارالسلطنت هرات - ابتدای حال بتحصيل علم و ادب مشغول گشت تا سرآمد علمای روزگار شد - و باوجود علم و فضل دست در دامن طلب میداشت تا در طلب دامگیر همت عالیش گشت - و دست ارادت بجناب عرفان مآب شيخ الاسلام قبله المحققين و سيد الواصلين سعد الحق و الدين کاشغري قدس الله سره العزيز داد که از خلفای خاندان مبارک خواجه بهاء الحق و الدين نقشبند بوده - و بندگی مولانا مدتی در قدم مولانا سعد الملة و الدين بسر برده و خدمات پسندیده نموده و رياضات و مجاهدات فقر و سلوک حاصل ساخته - و ببرکت خدمت همایون آن مرد خدا بندگی مولانا را مقام عالی در تصوف و فقر پیدا شد - و بعد از شيخ خود خلف الصدق و جانشین او شد چنانچه سلاطین عالم از دعا و همت بندگی مولانا استفاده میگیرند و فضلی اقالیم بمجلس رفیع او توسل میجویند - متع المسلمين بطول بقائه - و آنچه از مصنفات بندگی مولانا حالا از قوه بفعل آمده و محبوب و مطلوب اکابر و افاضل است نجاتست در بیان حالات اولیاء الله العظام در نثر و جواب چند نسخه منظوم شيخ نظامي مثل مخزن اسرار و غیرهم و چند نسخه معنی و چند کتاب در تصوف - بعنایت ازلي و هدایت

لم یزلی بعد الیوم همواره از امواج این بحر حقیقت و معرفت
 در دانه بساحل وجود خواهد ریخت انشاء الله العزیز - و مؤلف
 راست * شعر *

ای نیر حقایق و دین قرنهای بتاب

وی عنصر کمال و یقین سالها بمان

انتهی - ملا عبدالغفور لاری شاگرد رشید مولانا جامی در تکمله

نفحات نوشته که ولادت حضرت جامی علیه الرحمة والرضوان

در خردجرد جام بوده است وقت العشا ثالث والعشرون من

الشعبان المعظم سنة سبع عشر و ثمانمائه (۱۱۱۱) لقب اصلی

ایشان عماد الدین و لقب مشهور نور الدین و اسم مبارک ایشان

عبدالرحمن است - در بیان تخلص خود فرموده اند * نظم *

مولد جام و رشک قلم * جرعه جام شیخ الاسلامیست

زان سبب در جریده اشعار * بدو معنی تخلص جامیست

والد حضرت ایشان احمد بن محمد الدشتیست که از دشت

اصفهانست (محله ایست از وی) و خدمت مولانا محمد یک از

فرزندان امام محمد شیبانی را رحمة الله علیه در عقد نکاح خود

در آورده بوده اند و مولانا احمد که والد حضرت ایشانست از ویست -

و مدت حیات ایشان بهشتاد و یک که عدد حروف کاس است

رسیده بود که ساقی دور در هردهم محرم الحرام سنة ثمان و

تسعين و ثمانمائه (۱۹۸) از خمخانه وحدت ذوالجلال و الافضل
جام زلال لقای حضرت بر کف گرفت و معاشر عشرتسرای عشق
و محبت را مرده رستگاری از تنگنای غربت کرامت فرمود، انتهى -
دیگر احوال فرخنده مآل مآ جامی و کیفیت افاده و استفاده و
تالیفات و تصنیفات وی از همین تکمله باید جست - و در سلم السموات
و ریاض الشعرا هم نوشته که اصل مولانا جامی از اصفهانست
و مولدش جام - در مرآة الخیالست - مآ جامی صفای ظاهر و
باطن بدرجۀ کمال داشت همه تصنیف او در ایران و توران و
هندوستان نزد اهل دانش مقبول افتاد هیچکس انگشت اعتراض
بر آن نتوانست نهاد انتهى در شرح الشعرا نوشته که مولوی عبدالرحمن
جامی جامع علوم ظاهر و باطن همچو او بی درجهان کم خاسته انتهى
واله داغستانی گوید - عدد تصانیف مآ جامی پنجاه و چهار است
موافق عدد اسمش (ای تخلص او) منظومات بسیار دارد
چهار دیوان و مثنویات سبعة و نیز مثنوی در تعریف کعبه
معظمه گفته - وی در عنایت کلام و شیرینی سخن و صفای تقریر
و شکستگی نفس و پختگی بیان و حسن ادا و نزاکت معانی و
ملاحات الفاظ و فصاحت گفتار و بلاغت طرز عذیم المثل است -
تاریخ وفاتش را امیر علی شیر چنین یافته * شعر *

کاشف سر الهی بود بیشک زان سبب

گشت تاریخ وفاتش - کاشف سر آله^(۱)

انتهی آذر اصفهانی در آنشکده آورده مولانا جامی در مراتب نظم
کمال مهارت داشته و در همه فنون سخنوری استاد است هفت مثنوی
بسلک نظم در آورده مشهور بسبعة احق - بعد از خمسة نظامی^(۲)
کتابه بآن امتیاز ملاحظه نشده انتهى - ملا جامی رح در
دیباچه مثنویات هفتگانه خود فرموده که - و چون این مثنویات
هفتگانه بمنزله هفت برادرانند که از پشت پدر خامه و شکم مادر
دوات چینی نژاد بمعدت ولادت رسیده اند و از مطموره غیب متاع
ظهور بمعموره شهادت کشیده میشاید که بهفت اورنگ (که در لغت
فوس قدیم عبارتست از هفت برادران که هفت کربانند در جهت
شمال ظاهر و حوالی قطب شمال دایره نامزد شوند * رباعی *
این هفت سفینه در سخن یکنگند
وین هفت خزینه در گهر همسنگ اند
چون هفت برادران برین چرخ بلند
نامی شده در زمین بهفت اورنگند

و در خطبه مذکور که بر تحفة الاحرار نوشته است گفته که این صدف پاره
چند است بيمقدار از جستجوی کارگاه بے سرانجامی گرد کرده شده -

(۱) عدد این ششصد و نود و هفت است و عدد مطلوب ندارد مگر آنکه
در سر آله دورا و دو الف که صلفوظست بحساب آورده شود || (۲) این
بر تودیج سبعة جامی بر خمسة خسرو دهلوی اشعار دارد - و فیه ما فیه ||

و خنز ریزه چند ہے اعتبار از رفت و روپ بزمگاہ شکستہ جامی
 فراہم آوردہ - چہ قدر آن دارد کہ در سلک جواهر شاہوار مخزن الاسرار
 حکیم گرامی شیخ نظامی انتظامش دهند یا در جنب جام زرنکار^(۱)
 مطلع الانوار مورد بدایع لفظی و معنوی امیر خسرو دہلوی نامش
 برند - چہ آن در جودت الفاظ و سلاست عبارات بمنزلہ ایست
 کہ فصیح زبانان عجم در بیان اوصاف آن اعجمی اند - و این
 در دقت معانی و لطافت اشارات بمذابہ کہ نادرہ گویان عالم
 در معرض جواب آن معترف بابکمی - اما امیدواری چنانست
 کہ چون این مدیہ نیم خام از باغستان نیستی و پستی رسیدہ -
 و این غنچہ نسام از خارستان فروتنی و زبردستی دمیدہ - بحکم
 مَنْ تَوَاضَعُ رَفَعَهُ اللَّهُ - خورای خوان کرم اخوان الصفا افتد - و
 نافه گشای مشام قبول خلان الوفا گردد * اول تحفة الاحرار *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * هست صلائے سرخوان کریم

* در مناجات چہارم *

اہل دل از نظم چو محفل نہند * بادہ راز از قدح دل دهند
 و شمع ازان بادہ بجامی رسان * رونق نظمش ز نظامی رسان
 قافیہ انجا کہ نظامی نواست * برگذر قافیہ جامی سزاست
 * در ختم کتاب و خاتمت خطاب *

خامہ کہ بر موجب جف القلم * خشک بیستاد ازین خوش رقم

بهر دعا از لبِ امُّ الكتاب * حرفِ سقاك اللهم آمد خطاب
 روح امین دست بآمین گشاد * چرخ برین سبحة پروین نهاد
 گفت جزاكَ اللهُ ازین فیضِ پاك * از تو بسجاده نشینانِ خاك
 نقشِ شفا نامه عیسیست این * یا رقمِ خامه مانیدست این
 غنچه از گلبن ناز آمده * یا گله از گلشن راز آمده
 صبحِ طرب مطلعِ انوارِ اوست * جیبِ ادب مخزنِ اسرارِ اوست
 لفظِ خوش و معنی ظاهر درو * آب زلالست و جواهر درو
 بسته حروفش تنقِ مشکفام * حور مقصورات فی الخیام
 ماشطه خامه چو آراستش * از قبل من لقب خواستش
 تحفة الاحرار لقب دادمش * تحفه باحرار فرستادمش
 هیکل آیات گرامیست این * حرر حمایت گرجامیست این
 شکر که این رشته پایان رسید * بنخیه این خرقة بدامان رسید
 مهرنه خاتمه این خطاب * شد رقم خاتم تم الكتاب
 و در اول یکم از دوادین او که مسمی بفاتحة الشبایست این بیت آمده
 بسم الله الرحمن الرحیم * اعظم اسمای علیم حکیم

و در ابتدای دیوان دیگر این شعر * نظم *

بسم الله الرحمن الرحیم * طرفه خطابیست ز سفر قدیم

(۱۰) و برین وزنست مثنوی کعبه جامی که در مدح

کعبه شریفه زادهها لله شرفا فرموده - بعض اشعار این مثنوی

در بیان فتوح الحرمین محی لاری می آید *

آسمان اول (۸۹) مثنوی آصفی - منظرالابصار

(۱۱) و برین وزنست مثنوی آصفی هروی بقول آذر

اصفہانی - آصفی کہ دیوان غزلیات او مطبوع شدہ از تلامذہ

مولانا جامیست - در آتشکدہ آورده کہ آصفی خواجہ نعمت اللہ

کہ از اعظام و اعیان ہرات بودہ صاحب ذہن صافی و سلیقہ وافی

و صاحب دیوانست و مثنوی در بحر مخزن الاسرار گفتہ کہ

بنظر نرسیدہ - و بعثت وزارت سلطان ابوسعید آصفی تخلص

میکردہ انتہی - و ہکذا فی الفہرس المطبوع للداکتر اسبرنجر *

(۱۲) و برین وزنست منظرالابصار قاضی سنجان قاضی

تخلص - در ریاض الشعرا آورده کہ قاضی سنجان از اولاد شاہ سنجان

بودہ - منظرالابصار از منظومات اوست کہ در جواب مخزن الاسرار

بنام امیر علی شیر گفتہ - این یک بیت از انجاست * شعر *

خارش اگر ریخت بپا بولہب * پای گل و خار نباشد عجب

تخلصش قاضی بودہ انتہی *

(۱۳) و برین وزنست فتوح الحرمین محیی لاری - او از

تلامذہ علامہ دوانی و جامع فضیلت و سخندانست در سلك

شعراي سلطان یعقوب انتظام داشت و تا زمان شاہ طہماسب

صفوی در قید حیات بودہ - توفیق زیارت حرمین مکرمین یافتہ

و بعد معاودت ازین سفر برکت اثر مثنوی فتوح الحرمین بنام

سلطان مظفر بن محمود شاہ گفتہ و صد ہزار سکندری جایزہ یافتہ -

کذا فی ریاض الشعرا و خزائن عامرہ - ابتدای آن اینکہ بیت *

آسمان اول (۹۰) فتوح الحرمین - مظهر آثار

ای همه کس را بدرت التجا * کعبه دل را ز تو نور و صفا
در تحریر سفر حج شعر مآ جامی می آرد و میگوید * بیت *
گر بودت از سخن ما ملال * گوش کن از عارف جام این مقال
ای ز گلت تازه سر حَبِّ دل * ماند ز حَبِّ وطنت با بگل
خیز که شد پرده کش و پرده ساز * مطرب عشاق برآه حجاز
در آخر کتاب گوید * نظم *

محبی ازین هر دو طلب کام خویش * کام دل خویش و سرانجام خویش
و آنکه در فهرست مطبوعه کتابخانه اوده فتوح الحرمین را بمآ جامی
نسبت کرده سهواست - سنه وفات محبی (۱۱۹۹)

(۱۴) و درین وز نسبت مظهر آثار امیر هاشمی کرمانی -

در هفت اقلیم و فهرست کتابخانه سوسیاتی نام این مثنوی
مظهر الاسرار رقم کرده - و در آتشکده و غیره مظهر آثار - و اله
داغستانی گوید امیر هاشمی المشهور بشاه جهانگیر قدوة
صوفیان متفه صفا و سرحلقه سلحله اهل وفاست - حضرتش
مرجع فضلا و درگهش ملجا غربا بوده شرح فضایلش زیاده
از گنجایش تحریر - و بیان کمالاتش افزون از حوصله تقریر -
در مجلس ارغون شاه بر جمیع فضلا و علما غالب آمد - مثنوی
مظهر الآثار از نتایج آن فاضل تحریر است که در جواب سخن الاسرار
و تحفة الاحرار در سلک نظم کشیده و بسیاری از مراتب تصرف را
در آنجا درج نموده است که قوت طبع و علو غطرتش را برهانیهست

ساطع - راقم حروف آن مثنوی را دیده و الحق فیضا برده است -
 و تقی ارحدی نوشته که مولوی جامی را دیده و با او صحبتها
 داشته است - و از مثنوی مظهر الآثار خلاف این معنی استنباط
 میشود - آخر قطاع الطريق در راه کیچ و مکون ویرا بشهادت
 زسانیده در معنی قاید صراط مستقیم وصال وی بحضرت عزت
 شده اند انتهى و بفهرست انگریزی سنه وصال هاشمی نهصد و
 چهل و هشت (۹۴۸) نوشته پس دور نیست که او را با ملا جامی
 ملاقات دست داده باشد - و فی کشف الظنون مظهر الآثار فارسی
 من خمسة الامور هاشم نظمها فی مقابلة المخزن - اوله -

بسم الله الرحمن الرحيم • فاتحه آرای کلام قدیم

در نظم کتاب گوید • بیت •

بردم این مهد کهن پرده را • در کشم از روی سخن پرده را
 در نظر آرم بهزاران نیاز • از صدف سینه گهرهای زار
 باز کنم قفل طلسم سخن • عرضه دهم جوهر قسم سخن
 شرح کمالات نظامی کنم • پیروی خسرو جامی کنم
 نقش کنم بر ورق روزگار • وصف هنرمندی مردان کار
 همنفسان دم روح الامین • نکته سرایان سخن آفرین
 خامه حکیم که بسحر حال • بسمت زبان همه اهل کمال
 چهره گشایی صور معنوی • مخترع خال و خط مثنوی
 شیخ نظامی در دریای جود • گوهر شهوار محیط شهود

نکته سرای که بحسن کلام * ملک سخن یافت ز نظمش نظام
 ساخت طلسم بهزاران خیال * سر بسر از صنعت شعب کمال
 برده سبق کنگر او جش ز عرش * چشمه خورشید درو گشته فرش
 ماند در آن طرفه طلسم سپنج * از گهر بحر سخن پنج گنج
 بر در آن مصطفی گنج خیز * ساخته ز الماس سخن تیغ تیز
 کرد پس از کوکبه آن بنا * بر همه اصحاب سخن این ندا
 منکه سرابنده این نوگم * در چمن فصل مهین بلبلم
 پیکر از قالب نور ختم * شعبده تازه برانگیختم
 مایه درویشی و شاهی درو * مخزن اسرار آبی درو
 تیغ ز الماس سخن ساختم * هر که پس آمد سرش انداختم
 گشت چو آن درج لالی تمام * کرد روان مخزن الاسرار نام
 ملک سخن گشت مسلم برو * خواند ثنا جمله عالم برو
 خامه او از خط جف القلم * چون ز پی ختم سخن شد علم
 مهر زد از خاتم تم کتاب * بست بروی همه راه جواب
 لیک در فیض ازل بسته نیست * هیچ درے بسته پیوسته نیست
 بسته بقید بست گشاد کند * هر گره بهر گشاد بست بند
 هست درین دایره تیز رو * نوبت هر کار بوقته گرو
 چون ز قضا لایحه نو رسید * کوکبه نوبت خسرو رسید
 خامه بر آرد ب فکر جواب * ماند قلم بر ورق آفتاب
 بر سردی باجه ز روی که داشت * این دوسه بیت که نوشتم نگاشت